

روشنفکران بت تراش یا قهرمان سازان روشنفکر

انسان امروز دیگر برده نیست ولی آزادی در زندگی او بستگی به گردش سرمایه و کالا در بازار تمدن جهان دارد. ابزارهای مدرن، زمینه‌های ساختن کالای آسان و فراوان را ورای نیازهای انسان فراهم کرده‌اند. سازندگان کالا نمی‌توانند در بازار آزاد کالایی را بفروشند که مردم آزاد به آن نیاز ندارند و تنها تولید بسیار و ارزان سود آور نیست. این است که سازندگان نخست در مردم نیاز آن کالای تازه را به وجود می‌آورند و بازار داغی را می‌آفرینند و سپس کالا را به فروش می‌گذارند.

با این هنر، که در مردم نیاز در بی‌نیازی ایجاد کرده‌اند، هم کالای خود را، پیش از دور انداختن آن، می‌فروشند و هم نیروی کار مردم را ارزانتر می‌خرند. نمونه‌های ساده‌ای از این روش را می‌توان روزانه در رسانه‌ها کشورها در بازارهایی برای ابزارها و پوشاک‌های ورزشی یا سرگرمی دید. یعنی از راه رسانه‌ها، سلامتی بدن، پیشگیری از بیماری، را در آن ورزشی ستایش می‌کنند که ابزار یا کالایی برای آن آماده‌ی فروش دارند. مردم از ترس بیماری نیازمند آن کالا می‌شوند. هر چه بر نیازهای مردم افزوده شود از ارزش زندگی آن‌ها کاسته می‌شود.

این شیوه‌ی را هم کشورهای که حکومت دمکراسی دارند، برای مردم فریبی، بکار می‌برند. چون این حکومت‌ها رسانه‌های کشورها را در گردانه‌ی خود دارند، به آنگونه مردم را می‌پزند که خواسته‌های حکومت‌ها از زبان مردم بیرون بیایند، از این راه هم سامان دمکراسی را نشکسته‌اند و هم روزنه‌ی دیدگاه و بال‌های اندیشه‌ی مردم بسته‌اند. مردم، آگاهی خود را از رسانه‌های موجود می‌گیرند و می‌پندارند که آگاهند، اندیشه‌ای را باور می‌کنند و گمان دارند که می‌اندیشند، سخنی را که حکومت می‌خواهد بازگو می‌کنند و حکومت آن سخن را به نام مردم پخش می‌کند.

کسانی که زندگی خود را در راه تلاش برای برآوردن نیازهای سوداگران سرمایه به کار می‌بندند نه توان و نه امکان آنرا دارند که در مورد آرزوها و آرمان‌های خود اندیشه کنند و آنچه را که از رسانه‌های آزاد می‌شنوند آزادانه از آن خود می‌پندارند و دنبال می‌کنند.

در شگفتم که چگونه و چه سازمانی برنامه‌ی تلاش شمار زیادی از روشنفکران ایران را پیش‌نویس می‌کند که با وجود تکرار و کهنه‌گی می‌تواند، نو به نو، این روشنفکران به بازی بگیرد.

با اینکه بیشتر سیاست‌پیشه‌های ایران، که آرمان رسیدن به آزادی را در سر می‌پروراندند و حکومت ستمکار اسلامی را دشمن خود می‌دانند، به کردار بسان همین انسان‌های اندیشه در بند ولی آزاد هستند. گرچه این گونه روشنفکران از آرمانی هم سخن می‌گویند ولی ساختار آرمان خود را نمی‌شناسند. آن‌ها در کنار هر جنبشی، که با حکومت اسلامی هم سو نباشد، همیار و همکارند و آرمان خود را با آن جنبش همایی می‌دهند. این سیاستمداران از پرورش یا کاشتن تخم هر اندیشه‌ای، که روینده‌ی درخت آزادی باشد، گریزانند. آن‌ها می‌خواهند به فرماندهی برسند نه به آزادی. آن‌ها در درون مفهوم آزادی تنها آزادی خود را می‌بینند و می‌پندارند: زمانی مردم ایران آزادی دارند که این روشنفکران، هرکدام به تنهایی، بتواند آزادانه حکومت کنند. شاید هریک از آن سیاست‌پیشه‌ها می‌پندارد که تنها او می‌تواند مردم را به آزادی برساند. البته اگر همه از او پیروی می‌کردند. چون کمتر کسی از او پیروی می‌کند پس او دنبال همه کس راه می‌افتد تا همه او را بشناسند و او سری در میان سرها داشته باشد.

البته یک آزادی خواه زرنگ از هر پیش‌آمدی که او را در راه رسیدن به آزادی یاری کند بهره‌گیری می‌کند تا او را به آرمانش نزدیک کند. ولی یک روشنفکر نباید خود را با هر پیش‌آمدی همایی دهد چون یک اندیشه، همه‌ی پیش‌آمدها را در بر نمی‌گیرد. برای روشن شدن سخن به نمونه‌ای اشاره می‌کنم: یک روشنفکر می‌تواند از پدیده‌ی همه‌پرسی، رفتارندم، پشتیبانی کند تا نشان‌دهد که مردم هستند که باید ساختار کشورآرایی را سامان بدهند نه یک شریعت کهنه و جدا از مردم. این روشنفکر باید بداند، آزادی حقانیتی است که با انسان زاییده می‌شود، حکومت اسلامی حقانیت آزادی را از انسان دزدیده و به الله سپرده است. حکومت اسلامی مشروعیت اسلامی خود را به نام حقانیت مطلق به سیاست‌پیشه‌های از خود بیگانه فروخته است. ولی حکومت اسلامی هیچ حقانیتی ندارد که به جای مردم یا برای مردم در ساختار سازمانی ریشه‌ها شاخه‌ای داشته باشد. سخن از پوشش یک واژه نیست بلکه سخن از ارزش هسته‌ی یک پدیده است. هر پدیده، هر سازمان، هر واژه‌ی مردم پسندی که در حکومت اسلامی بر پا شود، پوشش‌های فریبده‌ای هستند که مردم را از آزادی دور می‌کنند. نمونه‌ی دیگر برانگیخته شدن همبستگی‌ی بیشتر روشنفکران با "اکبر گنجی" است. بدیهی است که پشتیبانی از آزادی خواهان بخشی از پیکار در راه آزادی است. زندانی بودن این گزارشگر نشان‌دهنده‌ی آن است که بسیار مردمی که در زندان‌های ایران گرفتارند، کسانی هستند

که، ورای خواسته‌های حکومت اسلامی، اندیشه‌ی دیگر یا سخن دیگری را دارند. یک آزادیخواه می‌تواند از کردار این زندانی گستاخ و دلیر بهره بگیرد تا ساختار نمایش انتخابات حکومت اسلامی را نشان دهد نه اینکه آزادی یک زندانی سیاسی را آرمان آزادیخواهی خود بدانند. نه با آزادی یک زندانی مردم ایران به آزادی می‌رسند و نه با جانبازی یک آزادیخواه، مردم به جنبش می‌آیند یا، از جنبش می‌مانند. کردار، خودآگاهانه یا ناخودآگاه، روشنفکران قهرمان پرور بر ضد شناسایی و روشن ساختن ماهیت " آزادی " است. تنها برتری که این زندانی نسبت به دیگر کسانی که بر ضد ستمکاری حکومت اسلامی گام می‌گذارند این است که " اکبر گنجی " از جان گذشته و دلیر است. یکی از شوربختی ایرانیان هم این است که بیشتر روشنفکرانشان اندیشه‌ای از خودشان ندارند که آنرا پرورش دهند از اینروست که آن‌ها به قهرمانی نیاز دارند تا او را پیروانند.

البته این زندانی برای والیان اسلام یک روشنفکر، یک مبارز، یک گستاخ، یک شرور و بدعت گذار است ولی اگر خواسته‌های او، با اندازه‌های سنجش آزادیخواهی ارزیابی شوند، نه تنها چیز تازه‌ای را بیان نمی‌کنند بلکه آن‌ها کاستی‌ها و آلودگی‌های دارند که نشان اسلام‌زدگی او هستند.

با والیان اسلام نمی‌توان به جنگ ستمکاری شریعت اسلام رفت، با گفتار آیت‌اللہی نمی‌توان با رفتار آیت‌اللہی دیگری جنگید. دشمنی روشنفکری، که اندیشه‌ی روشن دارد، با ولایت فقیه از اینرو است که در حکومت اسلامی حق خواستن، حق اندیشیدن، حق خرد داشتن و حق خود بودن از مردم گرفته شده است. باید به روشنی دانست که دشمنی با فقیه نیست بلکه با احکام نبوت و امامت و ولایت است. به زبانی دیگر هر اندیشه‌ای که حق اندیشیدن را از مردم بگیرد نمی‌تواند در سوی آزادی مردم باشد.

کسانی که جانبازی و جانفشانی کسی را ستایش می‌کنند و او را مقدس می‌شمارند، به ارزش جان انسان ستم می‌ورزند. چون جانبازی، برای دست درازی به فرماندهی یا کوتاه کردن دست دیگری از فرماندهی، بیشتر از ناتوانی و درماندگی است. البته جانبازی و جانفشانی در راه نگهداری میهن و مردمان، در برابر خشم بیگانگان، کرداری پس پسندیده و در خور ستایش است. همچنین اندیشمندانی را ستایش می‌کنیم که، با گستاخی و دلیری، تنگنای شریعت اسلام را می‌شکنند و جان خود را در این راه می‌افشانند. ما بازده یا ارزش کرداری را ستایش می‌کنیم نه خود کردار را. ما پاسداری و نگهداری میهن را ستایش می‌کنیم نه کشته شدن نگهبان آن را. ما دلیری اندیشمند را می‌ستاییم نه جان باختن او را. اگر به جز این بود، بایستی خشم آوران بی فرهنگ را ستود، که جان انسان دوستان را به ستم می‌گیرند. " شهادت طلب‌ها " که پیروان یک شریعت هستند و در راه عقیده‌ی خود، جهاد می‌کنند، به کشتار دگراندیشان دست می‌برند، در خور نکوهش و نفرت هر انسان دوست هستند. ولی یک اندیشه، هر اندازه هم که رهایی بخش باشد، هیچ نیازی به قربانی باورمندان خود ندارد. کشته شدن و قربانی دادن در راه یک عقیده یا شریعت نشان خردمندی یا برتری آن عقیده و شریعت نیست. اگر روشنفکرانی خودآزاری، اعتصاب غذا تا پای جان، را از سوی کسی می‌ستایند پس باید در برابر کسانی سر خم کنند که آگاهانه با متلاشی کردن پیکر خود فریضه‌ی جهاد را انجام می‌دهند تا نامسلمانان را کشتار کنند.

آزادی انسان از آزادی اندیشه‌ی او سرچشمه می‌گیرد. قهرمان سازی، بدون شناساندن و بررسی اندیشه‌ی او، بدون کاربرد آن برای پرورش اندیشه‌ی آزاد مردم، نشان سرگردانی روشنفکران و خوار شمردن خرد انسان است. تفاوت قهرمان ساز با یک بت تراش این است که بت تراش از تصور خودش سیمای بت را می‌تراشد ولی قهرمان ساز از تصور قهرمانش بت می‌سازد. مردم را می‌توان با نام قهرمانان، که بت‌های گوناگون هستند، فریب داد و در سایه‌ی تندیس این بت‌ها فرمانروایی کرد. هر معبودی یک بت، یعنی، مقدس است و هرچه مقدس شد زورگو، زورپرور، زورمند و ستمکار می‌شود. هرآنگاه که از یک قهرمان بتی ساخته شد او به ساختار یا به پدیده‌ای بدون کاستی و آلودگی به مردم تحمیل می‌شود. نیازی به بزرگی و برتر بودن اندیشه‌ی قهرمان نیست حتا نیازی به هستی وجود او هم نیست. بت‌ساز، یا قهرمان پرور، اندازه‌ای برای سنجش نیکی و بدی ندارد بلکه قهرمانش را سرآمد همه‌ی نیکی‌ها می‌داند، او همه‌ی زشتی‌ها، کاستی‌ها و آلودگی‌هایی که در معبودش نمایان می‌شوند تعبیر و تفسیر می‌کند. به زبان روشن می‌توان گفت که پیامد قهرمان ساز دروغ‌نوی، خشم، کینه‌ورزی و مردم ستیزی است.

یهوه، پدرآسمانی، الله حتا خود موسی و عیسی را هم هیچ کس به چشم ندیده است ولی آنها قهرمانانی یا بت‌هایی هستند که می‌توان در سایه‌ی آن‌ها بر مردمان حکومت کرد. گورهای سد ساله و هزار ساله‌ی امامزادگان در ایران بت‌خانه‌های حکمرانان اندیشه سوز هستند. اکنون هم بهترین راه رسیدن به حکمرانی در ایران آفریدن یک " امام زمان " است، شگفتی نباشد اگر برخی، از روشنفکران که از خود و با اندیشه‌ی خود بیگانه هستند، به او هم ایمان بیاورند. قهرمان یا بت دروغ است، دروغ تنها با ستمکاری و انسان ستیزی می‌تواند بر مردم حکومت کند، آنگاه

ستمکار بر مردم حاکم می‌شود که مردم به آن قهرمان ایمان بیاورند.

هنگامی که روشنفکرانی خود را تنها با بیان کردن واژه‌ها سرگرم می‌کنند، نمی‌توانند، روش‌ها و نهادهایی را که برای رسیدن به آزادی به کار می‌بندند، ارزشیابی کنند. انسان می‌تواند چیزی را ارزشیابی کند که ساختار نهادهای آن چیز را بشناسد و بتواند اندازه بگیرد. برای نمونه: کسی می‌تواند یک کامپیوتر را ارزیابی کند که به ساختار بخش‌های آن آشنایی داشته باشد نه کسی که کامپیوتر را به کار می‌گیرد.

یکی از پایه‌های پس‌ماندن ایرانیان از آرمان‌های خود این است که روشنفکران بیشترین نیروی خود را برای ساختن قهرمان‌ها، بت‌های خود یا برای درهم شکستن بت‌های دیگران به کار می‌گیرند. پیروان، عباد، عاشق، خاکسار کسی می‌شوند که به او ایمان می‌آورند. این کسان، عباد، با پستی و بندگی خود، بزرگی و شکوه معبود را در ذهن بی‌خبران تداعی می‌کنند و از بزرگ شدن معبود برای خود بزرگی فراهم می‌سازند یعنی پستی و خواری خود در برابر معبود به نام سربلندی به بت‌پرستان می‌فروشند. عباد یا پیروان بت‌ها از خود اندیشه‌ای ندارند که بتوان از راه همپرسی در او رخنه کرد چون بت نماد حقیقت است و حقیقت در خور دگرگون ساختن نیست. پیروان هر بتی می‌خواهند که بت آن‌ها بیشترین بندگان را داشته باشد از این روی آن‌ها به شکستن بت‌های دیگر می‌کوشند تا تنها یک بت برای پرستیدن وجود داشته باشد. بیشتر روشنفکران ایران که در بت‌سازی و بت تراشی می‌کوشند، بر آن هستند که بت‌های حکم را بشکنند. آن‌ها بر ضد بت پرستی و رابطه‌ی عابد و معبود نیستند.

اگر اندکی به نوشتارهای همگانی بنگریم می‌بینیم که بیشتر سیاست‌دانان یا روشنفکران سیاسی با بت‌سازی و بت‌شکنی و بت‌پرستی سخت درگیرند و کمتر زمانی برای آن‌ها می‌ماند که به اندیشیدن و بررسی کردن کردار خود بپردازند. این است که بیشتر به ساختن و ستایش یا شکستن بت‌هایی چون کوروش، داریوش، زرتشت، بابک، مارکس، لنین، کسروی، شاه، مصدق، محمد، علی، خمینی، شریعتی و حتا بت‌چه‌هایی بسان منتظری، کدیور، اکبرگنجی و... کوشا هستند. کمترین آن‌ها به بررسی و ارزشیابی اندیشه و کردار کسانی، که از آن‌ها بت می‌سازند، می‌پردازد. در حالیکه تنها بررسی و ارزشیابی در اندیشه و کردار این کسان برای جامعه و شناختن نیروهای جامعه ارزشمند است نه خود این کسان، چون این قهرمانان هم از میان مردم زمان خودشان رویداده‌اند، هیچ کدام تافته‌ای جدا بافته‌ای نیستند. بررسی اندیشه یا کردار آن‌ها از این روی ارزش دارد که بتوان به منش و فرهنگ مردم زمان آن‌ها آشنا شد و از تجربه‌های آن‌ها سود برد. ولی بررسی کردن، اندیشه یا کردار قهرمان تاریخی یا استوره‌ای، زمانی ارزش دارد که هنوز آن قهرمان "بت" نشده باشد چون بت مقدس است و نمی‌توان زشتی و زیبایی یا سستی و کاستی او را بررسی کرد. ریشه‌ی وجود بت‌ساز، بت و بت‌پرست نبودن اندیشمند است.

در این برخورد، خرده‌گیری از قهرمان سازان یا قهرمانان نیست بلکه نکوهش از قهرمان سازی و پیامد شوم این کردار است که توان اندیشه‌ی جوشان و خروشان ایرانیان را در درازای زمان آلوده ساخته است. نهایت قهرمان سازی به سرسپردن و پیروی از یک فرد، یک شریعت، یک ایده‌آل می‌انجامد یعنی پرورش یک زورمند، یک ستمکار و سرکوب اندیشه‌ی مردم آزاداندیش است.

سدها سال است که بیشتر مردم ایران به آن گونه در بت پرستی یا قهرمان ستایی فرو رفته‌اند که هجوم مجاهدین اسلام و کشتار بی‌شرمانه‌ی پدران خود ستایش می‌کنند چون ستمکاران بی‌فرهنگ قهرمانان مقدس آن‌ها شده‌اند و کردار بت‌ها هر چه ننگین باشند مقدس شناخته می‌شوند.

اکنون روشنفکران ایران نیاز به اندیشه‌ای دارند که آن‌ها را به خود بیاورد تا بدانند که آن‌ها باید به اندیشه‌ای که با خرد خود پخته‌اند تکیه کنند. باید بدانند که هیچ کس، هیچ شریعت، هیچ ایدئولوژی، هیچ کتاب و هیچ اندیشه‌ای نمی‌تواند و نباید به جای خرد انسان بر جامعه فرمانروایی داشته باشد.

مردو آناهید